

# روند تاریخی غیر امنیتی کردن

## پدیده های امنیتی<sup>۱</sup>

(ترجمه مقاله)

محمد رضا خسروی<sup>۲</sup>

### □ اشاره:

واژه امنیت (Security) از واژه لاتین "Sine Cura"، گرفته شده است که به معنی "بدون ترس" است. به همین دلیل، واژه ای انعطاف پذیر است؛ زیرا ترس می تواند شامل ترس از تهدیدهای بزرگ علیه بشر و یا مشکلات و مسائل کوچک باشد. در حقیقت، بدست آوردن آزادی کامل نه عملی است و نه خواستنی و اگر زندگی بشر هیچ موضوع جذابی برای مبارزه روزانه نداشته باشد غیر قابل تصور است و یا اگر جامعه فاقد پدیده های ریسک پذیر باشد، رشد سودآور علمی متوقف خواهد شد و آرامش بشر از وی سلب خواهد گردید. بهمین ترتیب، امنیت در سیاستهای محلی و منطقه ای و جهانی بیشترین ارتباط معنائی را با مفهوم ترس دارد و آنهم چیزی نیست جز تهدیدهایی که علیه زندگی بشر جریان یافته و او را آزار داده و یا در معرض نابودی قرار می دهد. در این شرایط است که بسیاری از دولتمردان تمایل دارند بمنظور حفظ مکان هدایت کشتی نظام سیاسی در موجهای سهمگین تن به نگرش و یا ابزارهای امنیتی داده و برخی دیگر که از قدرت و مدیریت آن دور افتاده اند افراط پیموده و بر غیر امنیتی کردن همه پدیده ها اصرار دارند این مقاله این روند را از منظر تاریخی به بحث گذاشته و نمای قابل استفاده ای را عرضه می دارد.

۱. این مقاله ترجمه بخشی از فصل نخست کتاب ذیل می باشد:

Peter Houg- Security and Securitization Global Security, London, Routledge, 2004

۲. استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه عالی دفاع ملی

## □ مقدمه

مطالعه امنیت در چارچوب و شاخه ای از یک رشته درسی گسترده که معمولاً از آن با عنوان "روابط بین الملل" یاد می شود صورت می گیرد. روابط بین الملل به معنی مطالعه تمامی تعاملات سیاسی میان بازیگران عرصه بین المللی است که شامل دولت ها به نمایندگی از کشور، سازمان های بین المللی (دولتی یا غیر دولتی) و در ابعادی کوچک تر، برخی افراد صاحب نفوذ و دارای قدرت کاریزمای سیاسی می شود.

درسایه تغییرات صلح جویانه و مردم سالارانه درکشورها و نیز کاهش احتمال وقوع جنگی بزرگ میان کشورهای جهان، موضوعی مهم باعث بروز تفرقه میان نظریه پردازان عرصه روابط بین الملل شده و آن این که آیا مطالعات امنیتی بنابر مفهوم سابق خود، همچنان باید بر تهدیدهای نظامی علیه امنیت کشورها تأکید داشته باشد یا اینکه نقطه تمرکز خود را بایستی گسترش داده و در تهدیدات غیر نظامی نیز وارد شود؟ بحث های زیادی در این زمینه میان دیدگاه های مختلف صورت گرفته است که رشته مطالعات امنیتی باید حیطه کاری خود را طوری گسترش دهد تا تهدیدات غیر نظامی موجود علیه کشورها را نیز در بر گرفته و آنها را تفسیر کند و یا اینکه از این مرحله نیز فراتر رفته و امنیت تمامی بازیگران ملی را در رابطه با طیف گسترده ای از تهدیدات نظامی و غیر نظامی مورد مذاقه قرار دهد.

از این رو معیارها و الگوها حاکم بر دانش روابط بین الملل، به ناچار چارچوب های معنوی و غیر مادی برای درک و ایجاد پیچیدگی لازم به وجود آمده در تعاملات بازیگران تشکیل دهنده سیستم جهانی معاصر را پذیرفته و برای آن نظریه ارائه می دهد. این الگوهای متفاوت برای فهم پیچیدگی های سیاسی، هنگام تفکر روی مسائل مربوط به امنیت در روابط بین الملل، از راه های بسیار متفاوت و از مکاتب و نظرات گوناگونی برای رسیدن به هدف خود استفاده می کنند که در ادامه به آن اشاره می شود.

## رنالیسم

رنالیست ها (واقع گرایان)، سنت گرایانی در حوزه روابط بین الملل و مطالعات امنیتی هستند که هنوز هم مکتب آنها به لحاظ علمی و نیز "واقع گرایی" به

عنوان رهیافت مورد توجه دولت ها در هدایت سیاست خارجی خود، الگویی برجسته و مسلط می باشد.

رنالیسم کلاسیک در دهه ۱۹۴۰م، پدیدار شد و رشته نوپای روابط بین الملل را با دیدگاهی ساده و بی رقیب پیرامون چرایی و چگونگی سیاست در عرصه جهانی تحت کنترل خود درآورد. در این زمان بازیگران اصلی دولت ها بودند و سازمان های بین الدولی صرفاً ائتلاف و اتحادی میان دولت ها بوده و سازمان های بین المللی غیر دولتی نیز محلی از اعراب نداشتند. بنابراین جهان به لحاظ سیاسی، نظامی دولت محور بود که "سیاست قدرت" وجه مشخصه تعاملات میان دولت ها محسوب می شد. رهیافت رنالیسم براین دید منفی از طبیعت بشری استوار است که هیچ کشوری نباید به دیگری اعتماد کرده و از اینرو باید با بسط قدرت خود در جهت تأمین امنیت در پی تبدیل شدن به قدرت برتر باشد. رنالیست ها این تعقیب منافع خود را تحت لوای واژه "منافع ملی" مطرح می کنند.

ایده دنبال کردن منافع ملی در سیاست خارجی، دلیل اصلی توسعه رنالیسم در سال های پس از جنگ جهانی دوم بود و هم اکنون نیز در محافل دانشگاهی و دولت ها، همچنان از اثرگذاری بالایی برخوردار است. اصطلاح مذکور در حقیقت بیانگر این نکته است که دولت ها باید مطابق منافع ملی خود رفتار کنند، هر چند که در تضاد با منافع دیگر کشورها و مردمان باشد. از این رو برخی سیاستمداران برای توجیه سیاست های غیر اخلاقی همچون معاملات سودمند تسلیحاتی با دولت های استبدادی از این اصطلاح بهره می گیرند. مورگنتا<sup>۱</sup> با بیان اینکه هدف اصلی سیاست خارجی، باید تضمین یکپارچگی قلمرو سرزمین کشور، نهادهای سیاسی و فرهنگی آن باشد، مفهوم منافع ملی را برجسته ساخت. در حقیقت، از نظر رنالیست ها، در جهانی که دولت ها در پی کسب منافع خود هستند. این هدف در بهترین حالت با سیاست هایی که به دنبال تثبیت یا افزایش قدرت دولت ها هستند، به دست می آید.

غیر اخلاقی بودن منافع ملی توسط کسانی که تصور می کنند اخلاق باید بتواند سیاست خارجی را همانند سیاست داخلی تحت تاثیر خود قرار دهد، مورد انتقاد قرار

می گیرد. علاوه بر این، طبق این اصل فرض می شود که حاکمیت، نهایت و غایت تمامی اهداف سیاسی است. این در حالی است که اصل مذکور با تجربیات اروپا ادغام و تجمیع داوطلبانه حاکمیت مطابقت ندارد. تعریف اینکه چه چیزی در راستای منافع ملی است و چه چیزی نیست، طیف گسترده ای از گزینه ها را پیرامون روابط خارجی کشورها در اختیار آنان قرار می دهد. مورگنتاو و هنری کیسنجر، وزیر امور خارجه آمریکا نیز که دارای افکار رئالیستی بوده اند، بحث هایی پیرامون این موضوع که آیا جنگ آمریکا در ویتنام در راستای منافع ملی این کشور بوده است یا خیر بحث هایی داشته اند.

در دفاع از بحث منافع ملی، با وجود تمامی اشتباهاتی که در تحلیل رئالیستها پیرامون این بحث وجود داشته و یا دارد، نمی توان این موضوع را رد کرد که امروزه، بسیاری از دولت ها از این موضوع (منافع ملی) به عنوان پایه ای برای رفتارهای خود در سیاست خارجی شان استفاده می کنند. وزیر امور خارجه استرالیا در یکی از سخنرانی های خود در سال ۲۰۰۲ پیش از انتشار کتاب دولتی "توسعه منافع ملی" اشاره کرده است که:

*"دولت اطمینان دارد که منافع ملی استرالیا در محیطی بلندپروازانه و در عین حال تمرینش و شفاف رشد کرده است؛ زیرا اگر ما به فکر خودمان نباشیم... کسی به فکر ما نخواهد بود."*

از نظر رئالیست ها، دولت هایی که تمایز شفاف میان سیاستهای بالادست و پائین دست خود در روند سیاست گذاریشان قائل می شوند، برای منافع ملی بالاترین اهمیت را در نظر می گیرند. مسائلی همچون سلامتی، بهزیستی و دیگر مسائل مربوط به سیاست های پائین دست، از نوع مسائلی هستند که در سیاست های داخلی مورد استفاده قرار می گیرند و باید از سیاست های بالا دست که پیرامون مسائل امنیتی کشور است جدا نگه داشته شوند. این مسأله در قضایای متفاوتی ثابت شده است که شکست در رسیدن به اهداف و یا شکست خوردن در جنگ، میزان رضایتمندی از سیاستهای پائین دست را کم می کند و این موضوع هنگام توجه ما به این نکته جلوه گر می شود که مصالح شخصی بطور ناگشودنی با مصالح ملی، گره خورده است. برای مثال در انگلستان در اواخر دهه ۱۹۴۰، جامعه جیره بندی غذا را تحمل می کرد، در حالی که دولت کلیه درآمدها و سرمایه های

خزانه داری خود را صرف توسعه سلاحهای اتمی می کرد. فشارهای اقتصادی بر افراد جامعه و خطر فاجعه آمیز آن به عنوان هزینه ای مطرح شده بود که پرداخت آن برای جلوگیری از فشار و سختی بالقوه و فاجعه احتمالی تهدید اتحاد جماهیر شوروی به حمله نظامی، ارزشمندتر بود.

این فرضیه که معضل امنیتی یک دولت با به حداکثر رساندن قدرت آن حل خواهد شد نهایتاً با این مشکل برخورد می کند که همه کشورها نمی توانند به یک اندازه رشد کنند و اگر امنیت یک کشور به ضرر و هزینه کشور دیگری تامین شود، نتیجه ای جز بحران امنیتی در بر نخواهد داشت. از دید رئالیستها، بحران امنیتی با موازنه قدرت دفع می شود. موازنه قدرت که حس وجود نظم را، در جوامع بهم ریخته بوجود می آورد، باعث می گردد که شرایط در حالت پایدارنگه شود. براین اساس، امنیت قدرتمندترین کشورها منوط به این است که به هیچ کشور دیگری اجازه ندهد تا تعادل را بهم زده و بیش از حد قدرتمند شود. بنابراین برای رئالیست های کلاسیک، روابط بین المللی از نظر مفهومی به مطالعات امنیتی بسیار نزدیک بوده است.

افزایش توجه و اهمیت به تعاملات اقتصادی میان دولت ها در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، تمرکز را روی روابط بین الملل در حیطه هایی فراتر از سیاست قدرت نظامی گسترش داده و مسائل قدرت اقتصادی را نیز وارد این حوزه ساخت. به تدریج، تفکرات رئالیستی به نئورئالیستی تغییر ماهیت دادند. نئورئالیست ها هر چند تمرکز خود را روی دولت ها و کسب قدرت نگه داشتند ولی قبول کردند که هر آنچه که در جهان رخ می دهد با قدرت نظامی تعیین نمی گردد. دولت ها می توانند با تمرکز بر اقتصادهای خود، قدرتمند شوند (مانند آلمان غربی و ژاپن)، و یا به اندازه کافی خوش شانس بوده و دارای منابع اقتصادی کلیدی باشند (مانند کشورهای تولید کننده نفت) و یا با اعمال نفوذ دیپلماتیک در جهان بدون توسل به اسلحه یا تهدید نیروهای نظامی، به منافعشان دست پیدا کنند. در سایه این امر، شاخه ای جدید از علم روابط بین الملل با در نظر گرفتن چنین مسائلی بوجود آمد که اقتصاد سیاسی بین الملل نامیده می شود. پس از آن، برای نئورئالیست ها، مطالعات امنیتی به عنوان بازوی

نظامی روابط بین الملل شناخته شد و اقتصاد سیاسی بین الملل نیز به جفت اقتصادی آن تبدیل گردید.

### پلورالیسم

پلورالیسم به عنوان الگویی از روابط بین المللی از دهه ۱۹۶۰ پدیدار شد پلورالیست ها معتقد بودند نئورالیسم نمی تواند پاسخگوی تغییرات صورت گرفته در جهان ( از دهه ۱۹۴۰) باشد. پس از آن بحث درباره این موضوع آغاز گشت که اضافه کردن جمله " بدنبال قدرت اقتصادی بودن " به " بدنبال قدرت نظامی بودن " توسط دولت ها، فهم ساده گرایانه ای از سیاست در جهان بوده است. پلورالیست ها، بر این باور هستند که علاوه بر دولت ها عده ای از بازیگران، بر صحنه جهانی تأثیر گذار هستند و تسلط دولت ها در روابط بین المللی از بالا و پائین در حال فرسایش است. سازمان های بین الدولی ( مانند اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد) بیشتر تبدیل به اتحادیه ای مصلحتی شده بودند و به سیاست های قالبی کشورها با یکدیگر در قبال منافع مشترک می پرداختند که البته گاهی با منافع ملی نیز متناقض بودند. سازمان های غیر دولتی بین المللی مانند گروه های فشار و شرکت های چند ملیتی نیز در حال تبدیل شدن به بازیگران عمده صحنه جهانی در زمینه حقوقی خودشان بودند و لزوماً مطابق منافع دولت متبوع خود رفتار نمی کردند. علاوه بر این، پلورالیست ها که تفکر آنان بر اساس فلسفه سیاسی لیبرالیسم بنا شده بود، ادعا می کردند که غیر اخلاقی خواندن منافع ملی توجیه درستی برای عدم استفاده از آن در سیاست های خارجی، نیست. مردمان عادی، از سود دو جانبه ناشی از همکاری راضی هستند و منافع خود را در شرایطی بهتر احساس می کنند که از سوی دولت ها و منافع دولت هایشان دیکته نشود.

از نظر پلورالیست ها، این تحولات تعاملات سیاسی را در جهان پیچیده تر و متغیرتر می کرد. مسائل سیاسی پائین دست، مانند تغییرات محیطی و یا توسعه اقتصادی همانند مسائل سیاست داخلی در حال بین المللی شدن بودند. دیگر امکان اینکه در علم روابط بین الملل این طور فرض شود که هر آنچه که در سطح جهان رخ می دهد، با موازنه نظامی قدرت میان کشورها مرتبط است، وجود نداشت. این جنبه از روابط بین الملل مهم بود، ولی فراگیر و جامع نبوده و ضرورت وجودی

چنین رهیافتی احساس می شد. این رهیافت می پذیرد که بسیاری موضوعات غیر نظامی، جزئی از مسائل مشروع و قانونی در حیطه روابط بین الملل هستند که می توان بدون اشاره به قدرت نظامی در صحنه جهانی آن ها را مورد بحث قرار داد بنابراین از نظر پلورالیست ها مطالعات امنیتی زیر مجموعه کوچکی از موضوع گسترده روابط بین الملل است.

### مارکسیسم

از نظر طرفداران الگوی مارکسیستی روابط بین الملل ( که معمولاً و نه لزوماً مارکسیستهای ایدئولوژیک هستند)، تغییر نئورئالیستی پلورالیستی برای درک اهمیت فاکتورها اقتصادی در صحنه سیاست مردم جهان دیر هنگام و ناکافی بود زیرا نگرانی های اقتصادی و نه مسائل نظامی خصوصاً قدرت تعیین کننده سرنوشت مردم جهان می باشد و همواره بوده است. از این دیدگاه، جهانی شدن چیز جدیدی نیست و نهایتاً آخرین فاز استثمار طبقات فقیر از سوی طبقات غنی می باشد. امپریالیسم اثری بازمانده از دوران گذشته نیست، بلکه ویژگی پایدار نظامی جهانی است که بر اساس منطق سرمایه داری با سود فزاینده دائمی پایه گذاری شده است. از دیدگاه یک مارکسیست ( یا ساختارگرا رقابت بین این دولت ها نمایش فرعی رقابت بین افراد ثروتمند جامعه ) که اکثراً از دنیای پیشرفته هستند و قسمت بسیار کمی از آنها در جهان کمتر توسعه یافته قرار دارند) و فقرا است که بی شک در این صحنه تنها یک برنده وجود دارد.

بنابراین، مارکسیست ها روابط بین الملل را تا حد زیادی مترادف اقتصاد سیاسی بین الملل می دانند. همچنین از دید آنها، از آنجائی که امنیت جهانی و بشری تنها می تواند از طریق تغییرات جهانی و ساختاری تأمین گردد، مطالعات امنیتی نیز زائد و غیر ضروری تشخیص داده می شود. علاوه بر این راهبرد نظامی نیز بیشتر در خدمت منافع اقتصاد جهانی است تا منافع امنیت ملی. جنگ ها برای حفاظت و یا بقاء سیستمهای اقتصادی استثماری ( یعنی برای به دست آوردن مستعمره و با برتری اقتصادی در کل سیستم، مانند جنگ سرد) شعله ور می شوند. در این دیدگاه، کشورها در سرنوشت افراد نقش کمی دارند و این نظام گسترده جهانی است

که بر سرنوشت آنان تأثیر اساسی دارد و تنها انقلاب سوسیالیستی جهانی است که می تواند چشم انداز آینده آنان را بهبود بخشد.

### سازه انگاری اجتماعی

در دهه ۱۹۹۰، عدم رضایت از سه الگوی عمده در روابط بین الملل و مشتقات بسیار زیاد آنها، طیف گسترده ای از چالش های تئوریک را ایجاد کرد که منجر به ایجاد الگوی چهارمی تحت عنوان سازه انگاری اجتماعی گردید. روش اتمام جنگ سرد و نحوه پدیدار شدن نظم نوین جهانی پس از آن، برخی محققان را بر آن داشت تا با بسیاری از فرضیات مطرح شده در الگوها مطرح، مخالفت کنند. در این خصوص سازه انگاری اجتماعی عنوان می داشت که برای فهم وقایع سیاسی، انجام درون نگری بیشتر و تئوری سازی انتزاعی کمتر ضروری است. که این الگو از رهیافتی جامعه شناختی تر طرفداری کرده و در پی درک بیشتری از بعد فرهنگی سیاست گذاری می باشد.

سپس بحث درباره این موضوع شروع شد که شاید بازیگران در صحنه رقابت جهانی، واقعاً هیچ قاعده عقلانی را به جز منافع خود را، منافع متقابل یا شرایط اقتصادی دیکته شده، دنبال نمی کنند. شاید حداقل در برخی اوقات، سایست خارجی بازتابی از مسائل ایدئولوژیکی یا اخلاقی کوتاه بینانه باشد و نه دستاوردهای عینی. در دهه ۱۹۹۰، راگی<sup>۱</sup> از پلورالیست های قدیمی در این مورد عنوان داشته است که الگوی پلورالیسم و نئورالیسم در بسیاری از زمینه ها مشترکاتی دارند و با اعلام این مطلب که کشورها بازیگرانی هستند که عاقلانه به دنبال منافع خودشان هستند، بیان کرد که آنها را باید از این پس به عنوان الگوی مجزایی از سودمندگرایی نو (Neo- utilitarianism) دانست.

شکست داوطلبانه اتحاد جماهیر شوروی در جنگ سرد- هنگامی که گورباچف بر سر تسلیم در برابر دشمن خود، برای آنچه که فکر می کرد برای کشورش خوب است به گفتگو پرداخت- نمونه ای از شکست منطق رئالیسم و منافع ملی می باشد. در سال های بعد، خودداری آلمان تازه اتحاد یافته از استفاده از سرزمین بزرگتر خود برای اثرگذاری بیشتر و قدرتمندانه تر در اروپا، در حقیقت نمونه ای بزرگتر از دولتی



بود که بیشتر بر طبق ایده ها عمل می کرد تا مصالح و منافع خود. سازه انگاران اینطور بیان می کنند که سه الگوی مطرح شده، همگی اهمیت هنجاری از سیاست در تلاش برای ساخت مدل‌های عملی و غیر ارزشی جهات تبیین اقدامات بازیگران بین المللی را کم اهمیت جلوه می دهند.

در حالی که پلورالیست ها و مارکسیست ها قصد داشتند تا روی دیگر جنبه های روابط بین المللی متمرکز شوند و مطالعات امنیتی را به رئالیست ها واگذار کنند، سازه انگاران اجتماعی اولین حمله علیه منطق مطالعات امنیتی را که طی سال های جنگ سرد رشد و توسعه یافته بود، انجام دادند و سئوالاتی اساسی ای را که طی سال های ۱۹۴۰ تا ۱۹۹۰ نادیده گرفته می شد، مجدداً مطرح کردند. سئوالاتی در این مورد که چه کسی تأمین می شود؟ کار تأمین امنیت را چه کسانی انجام می دهند؟ چه چیزی قرار است امنیت داشته باشد؟

### برداشت هایی مفهومی متنوع از امنیت

هرچند که در این مقاله تلاش دارد تا تفسیری عمیق و گسترده از امنیت ارائه کند که طیف وسیعی از تهدیدهای پیش روی بشر را در برگیرد اما محدوده موضوع مورد بحث فراتر از یک چارچوب مفهومی ساده و یا رفتارهای سنتی سیاست امنیت بین المللی ( که بر تهدیدهای نظامی نشأت گرفته از دیگر کشورها تمرکز دارد) قرار دارد. این رهیافت گسترده امروزه بر مفهوم سازی در امنیت جهانی متمرکز است. در دهه ۱۹۹۰ یعنی هنگامی که پایان نمایان گردید، از نظر بسیاری از دولتمردان، افراد دانشگاهی و افراد جامعه بیانگر دوره جدیدی در سیاست بین المللی است. در این "نظم نوین جهانی" تهدید به جنگ جهانی هسته ای کاهش یافته و مسائل به حاشیه رانده شده اجازه می یابد تا از سایه رقابت ابرقدرت ها خارج شده و خود را در برنامه های سیاسی بین المللی در حوزه اجتماعی- اقتصادی و حقوق بشر نمایان تر گرداند.

در این رابطه "المن"<sup>۱</sup> در سال ۱۹۸۳ علیه مفهوم حاکم بر امنیت این گونه می گوید:  
"امنیت در معنای امروز اقدام یا سلسله تحولاتی که ا- به طور جدی و در یک دوره زمانی نسبتاً کوتاه کیفیت زندگی ساکنین یک کشور را

کاهش دهد. ۲- حیطه انتخابهای سیاسی موجود برای دولت یک کشور یا بخش خصوصی یا نهادهای غیر دولتی (افراد، گروهها و شرکتهای) داخل کشور را بشدت تهدید کند و یا محدود نماید.<sup>۱</sup>

### امنیت واژه ای عریض و کوتاه

این مقاله تفسیری عمیق و گسترده از امنیت که در بر گیرنده طیف وسیعی از تهدیدهای مشخص علیه نوع بشر می باشد را ارائه و محدوده آن را فراتر از چارچوب راه کارهای رایج و سیاستهای امنیتی از منظر رأیسم که بنظر می رسد بر روی تهدیدهای نظامی از سوی دیگر کشورها متمرکز شده اند، مطرح می کند. این رویکرد، راهکار گسترده ای را برای توجه و تحقق الگوهای امنیت دسته جمعی که در دهه ۱۹۹۰ در قالب امنیت جهانی رخ نمود، نشان می دهد. هنگامی که پایان جنگ سرد برای بسیاری از دولتمردان، افراد دانشگاهی و افراد جامعه به اثبات رسید، دوره جدیدی نیز در سیاستهای بین المللی در قالبهای مختلفی مطرح شد. در رویکرد "نظم نوین جهانی"، خط تهدید جنگ جهانی هسته ای با پیدا شدن مسائل آشکار و نهفته در سنت سیاسی کشورها به فراموشی سپرده شد و هراس از سایه ابرقدرتها به عنوان بخشی از واقعیت حاکم در سیاست بین المللی، کاهش یافت. این روند از همان سال ۱۹۸۳، هنگامی که تهدید علیه امنیت توسط آلمان<sup>۲</sup> تعریف شد، مشخص شده بود. اولمان می نویسد: "تهدید امنیتی را باید یک اتفاق یا سلسله ای از وقایع که: ۱- وضعیت زندگی ساکنین یک کشور را شدیداً تهدید و طی یک دوران کوتاه زمانی، کیفیت زندگی آنها را کم کند؛ ۲- حیطه انتخاب های سیاسی موجود برای دولت یا بخش خصوصی یا نهادهای غیر دولتی (افراد، گروه ها و شرکت ها) داخل کشور را بشدت تهدید و یا محدود کند."<sup>۳</sup>

چنین تفسیر گسترده ای از تهدید امنیت، در آن روزها منتقدین زیادی در میان رئالیستها پیدا کرد و شامل کسانی که پس از پایان جنگ سرد، از عقیده خود در داشتن نگاه متصلب و یکجانبه به مطالعات امنیتی صرف نظر نکرده بودند، می شد. والت از جمله کسانی بود که بشدت در مورد این قضیه اصرار داشت و پیرامون آن

2. Ullman; 1983: 133

2. Ullman

3. Ullman, 1983: 133

بحث می‌کرد و معتقد بود: "مطالعات امنیتی ممکن است بعنوان مطالعه تهدید، استفاده و کنترل نیروی نظامی مطرح شود.<sup>۱</sup>" "والت و سنت‌گرایان، نگران گسترده کردن معنی امنیت که موجب گستردگی بیش از حد آن و کم اهمیت جلوه دادن کار مهمی همچون تحلیل تهدیدهای نظامی و تنازعات بین کشورها شده بودند. البته در محدوده این نگرانی، عقیده رئالیست‌ها حکایت از آن داشت که تهدیدهای نظامی در دوران پس از جنگ سرد (که فاقد تضمینی برای امنیت کشور و تعادل نظامی قدرت بود)، آشکارتر شده است. این نظریه "ضد نظم نوین جهانی" همراه با تأسف میرشیمر در سال ۱۹۹۰ صورت خارجی پیدا کرد: آنجا که او عنوان داشت "ما بزودی جنگ سرد را خواهیم باخت."<sup>۲</sup>

برخی سنت‌گرایان، پایان جنگ سرد را بعنوان نشانه‌ای بر ضرورت هر چه سریع‌تر مرور مجدد مطالعات امنیتی و بازبینی پایه‌های امنیت بجای گسترش ادبیات آن می‌دانند و اعتقاد دارند در حالیکه سیاستهای بین‌المللی که از برهم خوردن تعادل قدرت هسته‌ای ناشی از دو ابرقدرت شکاف پیدا کرده است مجدداً بایستی با هنر دیپلماسی چند زبانه، حل اختلافات، پیشگیری و مدیریت جنگ‌های محدود و توجه به دفاع متعارف در کشورها ترمیم شود.<sup>۳</sup>

تهدیدهای نظامی در قرن بیست‌ویکم مثل همیشه واضح و شاید واضح‌تر از دوران جنگ سرد نیز باشند و این حقیقت ساده، همانطور همچون گذشته باقی می‌ماند که هجمه نظامی تنها تهدیداتی نیستند که کشورها، مردم و جهان بطور کلی با آنها روبرو هستند. در طول تاریخ، افراد با وسایل و تجهیزاتی غیر از سلاح کشته و کشورها با چیزهایی غیر از درگیری‌های نظامی تضعیف شده و یا از بین رفته‌اند. آلمن در این مورد استدلال می‌کند که کشورهایی که تحت فشارهای جمعیتی و تقلیل منافع قرار دارند باید با مسائل امنیتی همانند تهدیدهای نظامی دیگر کشورها که آنان را تهدید می‌کند، برخورد کنند.

۱. Walt, 1991: 212

۲. Mearsheimer, 1990

۳. Chapman 1992

پیترسون<sup>۱</sup> و سینیوس<sup>۲</sup> با معرفی توسعه یافته‌ترین و پیشرفته‌ترین کشور، (آمریکا) به بیان این مطلب می‌پردازند که بروز یک بحران در بخش آموزش و یا وقفه‌ای در جریان اقتصاد در حال رشد این کشور، بعنوان یک تهدید امنیتی جدی در آن محسوب می‌شود. لین جونز<sup>۳</sup> و میلر<sup>۴</sup> نیز لزوم توجه به دامنه‌ای از تهدیدهای داخلی یا خارجی که قبلاً نادیده گرفته شده‌اند مانند ناسونالیسم رادیکال و تأثیرات اجتماعی مهاجرت را ضروری می‌دانند.<sup>۵</sup>

هرچند در گام نخست گستره رسیدن مفهومی و معنایی امنیت از سوی سنت‌گرایانی چون والت و میرشیمر ناخوشایند بنظر می‌رسد، لیکن منطق رئالیستی، مطالعات امنیتی امروزی را تهدید نمی‌کند و هنوز هم تمرکز روی "سیستم منافع ملی" و دیدن روابط بین کشورها که با ابزار قدرت اداره می‌شوند در میان نخبگان حاکم مورد پذیرش است این گستردگی و توسعه "معنایی" در قالب فاکتورهایی است که روی قدرت کشورها، فراتر از محدوده روابط تجاری و نظامی تأثیر می‌گذارند. بحث پیرامون ژرف نگری در امنیت، با اضافه کردن چند موضوع غیرنظامی به محدوده تهدیدهای موجود علیه کشورها از دهه ۱۹۹۰ در قالب یک راه‌کار جدید که بعنوان "مکتب کپنهاگ" توصیف می‌شود در این میان قابل توجه است. بوزان<sup>۶</sup> در اوایل دهه ۱۹۹۰ پیشقدم این راه‌کار شد، لیکن کار اصلی در اواخر این دهه هنگامی متبلور شد که وی در انجام یک کار خارق‌العاده پیرامون امنیت، با ویور<sup>۷</sup> و دی‌وایلد<sup>۸</sup> گروه متحدی را تشکیل دادند.

به زعم او تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها می‌توانند در زمینه‌های مختلف نظامی و غیر نظامی بوجود آیند، لیکن برای اینکه جزء مسائل امنیتی به شمار آیند، باید با معیارهای دقیقاً تعریف شده‌ای که آنها را از مسائل ساده صرفاً سیاسی متمایز

1. Peterson
2. Sebenius
3. Lynn Jones
4. Miller
5. Lynn Jones and Miller, 1995
6. Buzan
7. Waever
8. De Wilde

می نماید مطابقت داشته باشند. آنها باید بعنوان یک تهدید واقعی علیه یک موضوع مورد دقت قرار گیرند.<sup>۱</sup>

این چارچوب تحلیلی نمایانگر یک تغییر مهم در مفهوم سنتی و محدود امنیت است بطوریکه موضوعات غیرنظامی نیز مورد توجه قرار، می گیرند، لیکن این طور بیان می شود که موضوعات مختلفی می توانند در مباحث امنیتی مطرح شوند، اگر چه تهدید کننده نیز نباشند. نکته ای که روی این بحث بطور کلیدی تأثیر گذاشت، احیاء غیر قابل پیش بینی ناسونالیسم در دوران پس از جنگ سرد در اروپای شرقی خصوصاً یوگسلاوی بود. این یک حقیقت است که اختلاف و گسست یک دولت نه بعنوان نتیجه ای از وضعیت دشوار امنیتی کشور، بلکه بعنوان مشکلات امنیت داخلی که سرانجام منجر به تلاش برای متحد کردن گروه های کوچکتر اپوزیسیون در ساختار امنیتی شود، رخ می دهد.

### ژرف نگری در امنیت

پیشی گرفتن از مکتب کپنهاگ در توسعه دامنه مطالعات امنیتی، یک راه کار برای عمیق کردن مفهوم امنیت است که توسط پلورالیستها و نهادگرایان دنبال می شد. آنها پس از پذیرش مفهوم امنیت بشری، در مورد این موضوع به بحث پرداختند که موضوع اساسی امنیت، نباید تنها به صورت نسبی به مسائل کشور یا ماهیت مخالف گروه های داخلی مانند قومیت ها اختصاص یابد، بلکه باید شامل نیازها و مطالبات امنیت گرای تک تک افراد شود بعنوان مثال فالک<sup>۲</sup> اینطور بیان می کند که امنیت باید با گزاره " نفی عدم امنیت " که خصوصاً توسط افراد و گروه ها، در شرایط واقعی و حساس معنا و تجربه می شود همراه شود در آن صورت است که می توان ادعا نمود که یک جهش مهم در ژرف نگری مفهوم امنیت حاصل شده است.

در جایی دیگر ریشه مشکلات موجود با راه کارهای رایج در مورد سیاستهای امنیتی، چیزی است که وین جونز<sup>۳</sup> آن را به عنوان "عشق به میهن" مطرح می سازد. البته باید خاطر نشان کرد که این ایده در روابط بین الملل از سوی مکتب کپنهاگ

<sup>۱</sup> . Buzan et al. 1998: 5

<sup>۲</sup> . Falk

<sup>۳</sup> . Wyn Jones

بعنوان راه کار حل مشکل شناخته نشد، در حالیکه قبول کردن این ایده که مسائل غیر نظامی می توانند در ابتداء امنیت زا تلقی شده و ملی هم محسوب نشوند و بر خلاف مرجعیت دولت، از این منطق پشتیبانی می کند که تنها کشورها می توانند بازیگر تامین امنیت در صحنه داخلی و بین المللی باشند. (بعنوان مثال می توانند تصمیم بگیرند که با این موضوع آیا بعنوان یک مسئله ای ضروری برخورد شود یا خیر) در این مورد محدودیت عملی این است که مسئولان فعلی امنیتی کشورها (ارتش در خارج و پلیس در داخل) نه تنها ممکن است برای رفع مشکلات امنیتی که روی مردم کشور تاثیر می گذارند مناسب نباشند، بلکه گاهی اوقات آنها خودشان دلیل عمده بروز چنین مشکلاتی نیز هستند. بوزان قبول می کند که دولتها می توانند بیشترین منبع تهدید علیه افراد باشند تا حمایت از آنان، لیکن این موضوع را نیز در نظر می گیرد که این مشخصه تنها در نوع خاصی از کشورها قابل جستجو است. " دولتهای قدرتمند" که با "هرج و مرج بالغ" با هم در تعامل اند، این موضوع را بطور روز افزونی تبدیل به یک امر عادی در دموکراسی سازی و توسعه قوانین بین المللی و حقوق بشر نموده اند و می توانند خود به تنهایی، برای تامین امنیت افراد، مورد توجه قرار گیرند<sup>۱</sup>. بنابراین بوزان و ویور توسعه دهندگان نئورئالیست امنیت هستند، هر چند که تفکر آنها نسبت به متفکران نسل های بعدی تغییر بسیار فاحشی داشته است.

در حالی که این موضوع عملی، که توسعه و توجه بیشتر بر تمرکز روی مطالعات امنیتی، نباید توجه سیاستمداران را از تهدیدات نظامی منحرف کند، تا حدی از اعتبار برخوردار است، پایه فکری ادامه توجهات محدود بر این موضوع، جز ضعف، چیز دیگری در بر نخواهد داشت. ویتز<sup>۲</sup> بیان می کند که ممکن است تهدید زور، استفاده از قدرت و یا حتی کمک منطقی یا فنی که می تواند توسط واحدهای نظامی تامین شود، کار کمی برای پاسخ به یک مشکل باشد اما شاید بهترین راه حل مواجهه نشده با آن بعنوان یک تهدید امنیتی می باشد<sup>۳</sup>. وی همچنین با تمسخر این ایده که گرم شدن کره زمین باید بعنوان یک مسئله امنیتی تلقی شود، می گوید: "

<sup>1</sup>. Buzan 1991: 98-111

<sup>2</sup>. Wirtz

<sup>3</sup>. Wirtz, 2002: 312

دقیقا مشخص نیست. .. چگونه نیروهای نظامی میتوانند به کم کردن میزان گازهایی گلخانه‌ای در اتمسفر کمک کنند.<sup>۱</sup> این دیدگاه نشان می‌دهد که چگونه و تا چه حد جریان اصلی مطالعات امنیت، ناقص بوده و تمامی جنبه‌ها را در بر نمی‌گیرد. تعریف این مسئله بعنوان یکی از اجزای امنیت بر پایه این موضوع که آیا نیروهای نظامی را در بر می‌گیرد یا خیر؟ می‌تواند تمامی معانی حقیقی این موضوع را از بین ببرد.

امنیت در حقیقت یک شرط انسانی است و برای تعریف آن بطور خالص و در قالب بدنه‌های دولتی میتوان بیان کرد که هدف آن کمک به امن کردن کشور است. این روش تعریف برای افرادی که امنیت کشورشان هنوز مورد تهدید قرار نگرفته است، هم عجیب و هم غیرمنطقی است. این که چه موضوعی جزء مسائل امنیتی است و چه موضوعی جزء مسائل امنیتی نیست، یک موضوع امنیتی، مطمئناً موضوعی است که امنیت یک فرد را تهدید می‌کند (یا به نظر می‌رسد که تهدید می‌کند). تعریف یک موضوع امنیتی در مسائل رفتاری، علاوه بر حذف کردن دسته‌بندی‌های خاصی در تهدیدات، بدلیل ننگنجیدن در ملاحظات متداول از آنچه که حیطه موضوع را تعریف می‌کند، به موضوع این معنای حقیقی را می‌دهد که مردم، چه وزرای دولت باشند یا افراد عادی، اگر موضوعی را پیدا کنند که زندگی آنها را تهدید کند و بشود بطور سیاسی به آن پاسخ گفت، پس می‌توان نتیجه گرفت که این تهدیدات باید بعنوان یک موضوع امنیتی در نظر گرفته شود. بنابراین، با در نظر گرفتن این چارچوب، موضوع امنیت بعنوان یک ساختار اجتماعی مطرح و نیاز به بررسی در مورد آنچه که امروزه به عنوان تهدید فرض می‌شود را بطور فزاینده‌ای بیشتر کرده است؛ بطوری که عوامل تهدیدزا بدلیل ساختار اجتماعی‌شان، موضوعات بسیار متعددی را که در لیست عناوین مسائل بین‌المللی و سیاسی قرار می‌گیرند در بر گرفته و بجای تهدیدات گذشته، روی تحلیل "چرایی و چگونگی" این موضوع جدید بحث می‌شود. در همین راستا، موضوعاتی که تا دیروز بعنوان موضوعاتی حساس مطرح بوده و سیاستگذاران به آنها بطور غیر عادی پاسخ می‌گفتند نیز تغییر کرده‌اند. این راه‌کار جدید نیز درست است، زیرا از طریق نظرسنجیها می‌توان نشان داد که امروزه مردم درباره امنیت خودشان موضوعات بسیار بیشتری را نسبت به

دوران جنگ سرد در نظر می گیرند. (جدول ۱-۱) همچنین این مسئله نیز از راههای مختلفی قابل بررسی است که مسائل سیاست بین المللی از سال ۱۹۹۰ بسیار پراکنده شده اند. دولت‌ها اولویت‌های بیشتری به تهدیدهای محیطی، دارویی و بهداشت عمومی می دهند. حتی موسساتی که مشخصاً نظامی هستند، مانند ناتو نیز در حال تمرکز هر چه بیشتر روی فعالیتهای غیر نظامی هستند.

**جدول ۱-۱** موضوعاتی که نگرانی برخی افراد که در اتحادیه اروپا زندگی می کنند را نشان می دهد.

ردیف	نوع موضوع	درصد
۱	جنایت سازماندهی شده	۷۷
۲	حادثه در نیروگاه اتمی	۷۵
۳	تروریسم	۷۴
۴	درگیریهای قومی	۶۵
۵	گسترش سلاحهای کشتار جمعی	۶۲
۶	بیماریهای واگیردار	۵۷
۷	پرتاب اتفاقی سلاحهای اتمی	۵۵
۸	جنگ جهانی	۴۵
۹	جنگهای متعارف	۴۵
۱۰	تعارضات هسته‌ای	۴۴

از ۱۵۹۰۰ نفر که از میان ۱۵ کشور عضو اتحادیه اروپا انتخاب شده بودند در ماههای نوامبر و دسامبر سال ۲۰۰۰ این سوال پرسیده شد: "اینجا لیستی از چیزهایی است که برخی از افراد از آنها می ترسند. لطفا شما نیز مشخص کنید که آیا از آنها می ترسید یا خیر". (مانی گارت، ۲۰۰۱: ۵-۴)

### چه کسی امنیت که را تأمین می کند؟

ارتباط میان مطالعات امنیتی و دولت‌ها در گذشته تا حد زیادی متأثر از آثار جنگ سرد بود. زیرا این مسئله تا حدی در روابط بین الملل و یکی از زیرشاخه‌های آن با عنوان مطالعات امنیتی در دهه ۱۹۳۰ قابل مشاهده می باشد که در دوران حاضر



تهدیدات نظامی به شکلی بی سابقه چهره ای تازه به خود گرفته است. رئالیسم در زمان جنگ جهانی دوم مراحل اوج و اقتدارش را طی می کرد، در حالی که توسل به زور ارزش بازدارندگی خود را در فرونشاندن تعرضها و تجاوزها و همچنین برقراری نظم و آرامش در اروپا و آسیا نشان داده بود. همکاریهای بین المللی پیش از جنگ جهانی دوم در قالب جامعه ملل و دیپلماسی "تسکین آرام آرام متجاوزان" نیز نتوانست آرامش نسبی بین المللی موجود را نگه دارد و بالاخره با شکست صلح، آتش خصومت و دشمنی میان کشورها در جنگ جهانی دوم شعله ور شد. علاوه بر این، کل جنگ جهانی دوم و دوران ساختگی جنگ سرد که طی آنها، تمامی مردم از سوی منازعه میان دولتها بطور بی سابقه ای مورد تهدید واقع شده بودند، باعث شد تا سرنوشت مردم به نحوی به سمت سرنوشت دولتشان سوق پیدا کند که تاریخ پیش از این در خود تجربه نکرده بود. بنابراین در دهه ۱۹۴۰ دو مفهوم "منافع ملی" و "امنیت ملی" جایگاه ویژه ای در روابط بین الملل و مطالعات امنیتی پیدا کرد. والتر لیپسن، یک روزنامه نگار آمریکایی که واژه "جنگ سرد" را به شهرت رساند، طبیعت امنیت را طوری تعریف می کند که بیانگر جو آن زمان است: "یک ملت هنگامی دارای امنیت است که مجبور نباشد برای جلوگیری از جنگ، از خواسته های مشروع خود چشم پوشی کند و اگر دعوت به جنگ شد نیز بتواند از خواسته های مشروع خود حمایت کند". مزیت جدید آمریکا و آمادگی این کشور برای حضور در صحنه جهانی در سال ۱۹۴۵، فاکتور کلیدی دیگری در توسعه این راه کار بوده است. دولت آمریکا در این برهه زمانی، خود را در موقعیت بی سابقه ای از نظر تسلط و نفوذ می دید و احساس می کرد که باید قدرتش را در راههایی که قبلا رغبت کمتری برای حضور در آن نشان داده بود، به کار گیرد. استفاده از پیش ماده "ملی" در گفتارهای سیاسی یک حکومت، همیشه ابزاری برای متقاعد کردن جامعه برای پشتیبانی از دولت و مشروع ساختن سیاست هایی است که به طور بالقوه جدال انگیز هستند. بر این اساس، دولت آمریکا که مسیر جدیدی را در سیاست های خارجی اش در پیش گرفته بود، نیازمند همراهی و همدلی جامعه و ملت متبوعش بود. پژوهشگر آمریکایی، یا همان پدر رئالیسم، هانس مارگنتا، در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ این وضعیت را اینگونه بیان و تحلیل نمود:

بنابراین، راه کار رئالیستی پیرامون روابط بین الملل بیانگر فهم این موضوع بود که دولتها با ظاهری متفاوت، دارای یک نقش حیاتی در تامین امنیت زندگی شهروندان خود هستند. در این بین، فلسفه سیاسی هوبس و مورگنتاو و نیز طرز حکومت داری دولتها در اروپا و آمریکای شمالی تحت تاثیر لیبرالیسم قرار گرفته بود و تصویر بسیار متفاوتی از امنیت را برای آنان ترسیم کرده بود. این در حالی بود که به فلاسفه لیبرال قرن هجدهم هشدار داده شده بود که قراردادهای اجتماعی، از حالت طبیعی خود خارج شده و دولتها بیشتر شهروندان خود را دچار مخاطره می کنند تا حفاظت. پاین، مونتسکیو، میل و اسمیت همگی در آثار برجسته خود، به امنیت اشاره کرده اند و حتی بنام، امنیت و آزادی را مترادف دانسته و اینطور بیان می کند که: " بدون امنیت، برابری یک روز هم دوام نمی آورد. " این راه کار از پایین به بالای امنیت، توسط سازندگی گرایان مجدداً در دهه ۹۰ در روابط بین الملل احیا شد. کن بوت (یک متخصص امنیت رئالیست) اینطور استدلال می کند که: " امنیت و آزادی در حقیقت دو روی یک سکه هستند. هم در تئوری و هم در عمل، این آزادی است که منتهی به امنیت پایدار می شود و نه قدرت و نظم."

مک سوئینی اینطور استدلال می کند که در روابط بین الملل، امنیت با گذر زمان، بیشتر بعنوان یک صفت مطرح می شود تا اسم و یا به عبارت دیگر، "بیشتر یک محصول است تا رابطه؛" بخش انسانی یک شرط انسانی گم شده است و این واژه، تبدیل به معادلی برای منافع ملی شده است. توانایی نظامی و بدنبال منافع ملی بودن می تواند امنیت زندگی را تامین کند، اما از سویی دیگر می تواند موجب به خطر افتادن آنها نیز بشود. علاوه بر این، زندگی افراد توسط عوامل دیگری نیز (علاوه بر مسائل نظامی) به خطر می افتد. مطمئناً یک بررسی کامل پیرامون امنیت در مطالعه سیاستهای جهانی می تواند این موضوع را مشخص و یا حداقل تأیید کند که این امر، یک زمینه تحقیقاتی محدودتری دارد، بعنوان مثال "مطالعات جنگی" یا "مطالعات استراتژیک". مفهوم روابط بین الملل نیز همانند اجرای روابط بین الملل در سالهای بین ۱۹۴۵ و ۱۹۹۰ متوقف شده بود.

در حقیقت، تمامی خطرهای امنیتی صرفاً نظامی نیست، بلکه بحران های فرا ملی همچون تروریسم، قاچاق مواد مخدر، معضلات زیست محیطی، رشد سریع جمعیت

و سیل آوارگان نیز بر سیاستهای آمریکا در زمان حال و آینده تاثیر امنیتی دارند. (کاخ سفید ۱۹۹۴: ۱). رویکرد گسترده کلینتون به امنیت تا حد زیادی مدیون مشاور وی، استروب تالبوت (Strobe Talbot) است که او نیز از مفهوم "قدرت نرم" جوزف نای (Joseph Nye) تأثیر گرفته است. (نای ۱۹۹۰) قدرت نرم که توسط نای مطرح شده در ابعاد غیر نظامی، حضور قدرتها را مطرح می کند که خصوصاً در دنیای اطلاعات ریشه دارند. برای دولت آمریکا که در راس هرم اطلاعات جهانی قرار دارد، این امر نه تنها برای پوشش دادن بهتر مشکلاتی همچون ایدز و جنایتهای فراملی اهمیت دارد، بلکه برای بهبود وضعیت کلی این کشور نیز حائز اهمیت است. در این کشور، تشخیص این موضوع که حفاظت از شهروندان همانند مسائل سیاست خارجی از اهمیت ویژه ای برخوردار است پس از واقعه ۱۱ سپتامبر و حمله تروریستی به شهرهای نیویورک و واشنگتن و با ایجاد یک بخش دولتی جدید با نام "امنیت ملی" مشهود و اهمیت بیشتری پیدا کرد.

با این وجود تعداد کمی از کشورهای جهان در راه توسعه بخشیدن در مفهوم امنیت بشری قدم برداشته اند. از جمله کشورهای که به این موضوع توجه کرده اند، دولت کانادا است که همانند همسایه جنوبی خود تحت تاثیر عقاید نای قرار گرفته است، حتی می توان گفت از آن نیز فراتر رفته و مکرراً حمایت از امنیت بشری را در بیانیه های خود در عرصه سیاست خارجی اش تأکید می کند. لیود آکسوری (Lloyd Axworthy)، که از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۰ وزارت خارجه کانادا را برعهده داشت، این مفهوم را در مجمع عمومی و دیگر مجامع بین المللی مطرح ساخته و تلاش بسیاری برای ایجاد "دادگاه بین المللی جنایی" (International Criminal Court) انجام داد و در عمل، رهبری این حرکت را برعهده گرفت. "سینیک ها ادعا کردند که این راهبرد، تنها یک حرکت تاکتیکی توسط دولت کانادا برای افزایش قدرت دیپلماتیک یک قدرت متوسط جهانی، در تمرین مردم گرایی است." (مک دونالد ۲۰۰۲: ۲۸۲) (Mc Donald) دفاع آکسوری از قدرت نرم، این اعتماد را بوجود می آورد که مفاهیم مطرح شده توسط نای، نهایتاً مربوط به توسعه منافع ملی بوده است تا بشردوستی و یا منافع جهانی؛ لکن دولت کانادا تلاشهای بسیاری را برای ارائه پاسخ های سیاسی جهانی به منافع مشترک انجام داده است. بعنوان مثال،

کانادا در صف اول مبارزه ممنوعیت استفاده از مین های ضد نفر و نیز ایجاد اصلاحات جدید در شورای امنیت سازمان ملل قرار گرفته است تا این سازمان، کمتر تحت سلطه قدرتهای سیاسی مطرح جهان باشد.

### موضوع تأمین امنیت

واضح است که معین کردن موضوعی به عنوان یک موضوع امنیتی، تنها یک بحث تئوریک نیست، بلکه باید در دنیای واقعی نیز دارای مفهوم و معنای دقیقی باشد. روش سنتی و رئالیستی بیان کردن امنیت، متضمن این قضیه است که چون آنها برای مسائلی از قبیل مسائل نظامی (و برخی مسائل اقتصادی مشخص برای نئورئالیستها) اهمیت زیادی قائل هستند، آنها را بخشی از مسائل امنیتی محسوب کرده و لاجرم باید دولتها نسبت به دیگر مسائل (سطح پائین) سیاسی آنها در اولویت بالاتری مورد توجه قرار دهند.

همان طور که قبلا اشاره شد، دولت ها قصد دارند تا در سیاست های خارجی خود رئالیست باشند و در این تقسیم بندی از میان سیاست های با اولویت های متفاوت در کشورها (که در سطح هزینه های کشور مورد بررسی قرار می گیرد)، معمولا به دستیابی امنیت نظامی اولویتی بالاتر از دیگر هزینه ها اختصاص داده می شود. بعنوان مثال، دولت آفریقای جنوبی بودجه و هزینه در نظر گرفته شده از خزانه داری خود را، برای مبارزه با ایدز در سال ۲۰۰۳-۲۰۰۲ را به یک میلیارد دلار رساند، که این مبلغ ۳ برابر میزان هزینه شده در سال مالی گذشته این کشور بوده است. این یک پاسخ واضح از سوی دولت به این انتقاد بود که این دولت، برای مقابله با این تهدید بزرگ که بشریت را تهدید می کند کار زیادی انجام نداده است. هر چند، افزایش هزینه باید در شرایط موجود تحت بررسی دقیق قرار گیرد، اما برای سال مالی مشابه، میزان بودجه در نظر گرفته شده برای دفاع نظامی ۲۱ میلیارد دلار بوده است. این در حالی است که، بنظر می رسد تعداد کمی از شهروندان آفریقای جنوبی احتمال حمله نظامی از سوی موزامبیک، زیمباوه یا از سوی هر یک از قدرتهای خارجی را بالاتر از تهدید ایدز علیه جان و زندگی شان می دانند.

با تمام این اوصاف، عملکرد آفریقای جنوبی در تعیین اولویتهای خود به هیچ عنوان ناهمگون و غیرعادی بنظر نمی رسد و حتی نسبت به برخی دیگر از کشورهای

مدعی در این موضوع، برای تغییرات اولویت خود از مسائل نظامی به مسائل دیگر تلاش بیشتری کرده است. بعنوان مثال، این کشور در اوایل دهه ۱۹۹۰، بطور داوطلبانه و یکسویه خود را از داشتن سلاح های هسته ای، برکنار کرد. همچنین هزینه های دفاعی نظام سهمی از تولید ناخالص داخلی (GDP) خود را به ۱/۵ درصد و سهم هزینه های بخش بهداشت را به ۳/۳ درصد رساند. این اقدام آفریقای جنوبی، با روند بسیاری از دولت ها که در عملیات های بزرگ نظامی شرکت نداشته اند هم راستا است.

رنالیست ها و کسانی که در حوزه امنیت و وسعت بخشیدن به معنای آن فعالیت می کنند، پذیرفته اند که مسائل غیرنظامی می توانند وارد حیطه امنیتی شوند، بنابراین ارزیابی اینگونه مسائل در ملاحظیات "امنیت ملی" نیز بسیار طبیعی است، هر چند مسائلی که در این زمینه (مسائل امنیتی) مطرح می شوند تعریفی اعتباری دارند. اما با این همه، گرایش به این سمت بوده است که وجود نیروهای نظامی برای کمک به حل مسائل غیر نظامی و بشر دوستانه، از جمله مبارزه با باندهای قاچاق کالا و یا کمک به عملیات بشردوستانه در مواقع بروز بحران ضروری است. بعبارت دیگر، تامین امنیت در مواردی مربوط به عوامل خارجی غیرنظامی است که انعکاس نظامی داخلی داشته باشند. مسائلی همچون ایدز و بلایای طبیعی در کشورهای دوردست ممکن است تعادل قدرتهای منطقه ای را بهم زده و باعث بروز درگیریهای نظامی شود و یا گاهی چنان اوضاع وخیمی را ایجاد کند که کشورهای ناظر نیز وارد قضیه شده و یا حداقل در برخی ابعاد، تحت تاثیر قرار گیرند. بنابراین وسعت بخشیدن به منطق "مصلحت ملی" و اولویت دادن به برخی مسائل سیاسی واقعاً یک حرکت رقابتی به شمار نمی رود، بلکه بیشتر پالایش راهی است که در آن تهدیدهای خارجی تحلیل و به مسائل کم اهمیت سیاسی اجازه می دهند تا در شرایط عدم وجود تهدیدات و مسائل مهم سیاسی دیگر، رشد کرده و جزء مسائل مهم مطرح شوند. با این حال، دفاع نظامی هنوز در اولویت قرار دارد و امنیت بعنوان یک اسم خاص، بجای صفت تعریف می شود.

رهیافت مکتب کپنهاگ در استفاده از روش شناسی "عمل به گفتار" (Speech Act) برای این تعریف که چه وقت یک موضوع تبدیل به یک مسئله امنیتی

می شود قدمی رو به جلو بر داشته است. در این رهیافت، مسئله امنیتی می تواند نظامی یا غیرنظامی باشد، لیکن با توجه به میزان توجهی که به آن می شود و میزان اولویتی که در مسائل و مباحث سیاسی برای آن قائل می شوند قابل تشخیص و تفکیک هستند." اگر در یک بحث و بررسی پیرامون اولویت و فوریت یک تهدید موجود، بازیگر تامین کننده امنیت موفق شود تا از فرایندها و یا قوانینی که او را محدود می کند رهایی یابد، ما شاهد یک رفتار عملی برای تامین امنیت هستیم". (بوزان ۲۵: ۱۹۹۸)

این روش شناسی کمک می کند تا تعریفی جامع و قوی از امنیت سنتی ایجاد شود و از سوی دیگر نقش مردم نیز حائز اهمیت است، چرا که مردم نیز در شرایط موجود در توسعه بخشیدن به مفهوم امنیت مؤثرند. این روش شناسی اجازه می دهد تا تعریف رفتاری تری از امنیت، برای گسترده سازی سنتی آن ایجاد شود، زیرا مسائلی که مردم نیز علاوه بر حکومت، برای آنها اهمیت و اولویت قائل می شوند در شرایط موجود دخیل هستند. هرچند، این راه کار، هنوز هم مسائلی چون تأمین امنیت و مقابله با تهدیداتی که علیه مردم وجود دارد را به دولت واگذار می کند. مشکل اینجا است که دولت نمی تواند تسلط کاملی بر روی موضوعاتی که زندگی مردم را تهدید می کند داشته باشد و همین امر، نشان دهنده آن است که حکومت ها هنوز قصد اولویت دادن به خطراتی که زندگی بشر را تهدید می کند، ندارند؛ از سوی دیگر فریادهایی که منادی تامین امنیت مردم هستند نیز به اندازه کافی بلند و رسا نیستند. به عنوان مثال، تهدیدات امنیتی علیه زنان، زیرا برای طرح آن در میان مسائل امنیتی جامعه با مشکلاتی مواجه هستند. مسائل غیر نظامی از طریق راه کار "عمل به گفتار" براهتی تحت پوشش قرار می گیرند لیکن هنوز مقدار زیادی از عملکرد و ارزیابی آن در واگذار کردن تهدیدات به حکومت ها غیر از تحلیل های مشهود و عینی وجود دارد.

برداشت ها از امنیت، فردی و شخصی هستند بنابراین، لزومی ندارد که ترس فردی با حقیقت تهدید مطابقت داشته باشد، ولیکن همین امر، بهترین راهنما برای مشخص نمودن اولویت های یک حکومت است. البته باید به این موضوع توجه داشت که امنیت حکومت ها با امنیت افراد جامعه که حکومت ها نمایندگان آنها هستند، به

یک معنی نیست. این موضوع تقریباً در توسعه سیاست حقوق بشر جهانی مشخص شده است. این در حالی است که منافع و مصالح کشورها کاملاً همسو با سیاست‌های جهانی نیستند، اگر چه روی منافع بشری تأثیرگذار باشد. پلورالیست‌ها برای اولین بار از روشی برای فهم روابط بین‌الملل استفاده کردند که جدای از روش‌های دولت مرجع و محدودیت‌های آن که در پایان جنگ سرد به نمایش گذارده شد به امنیت بشری و الگوی تحلیلی ناشی از آن توجه نشان دادند. کار مانسباخ (Mansbach) و واسکوئز (Vasquez) و روسنو (Rosenau) در دهه ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ رویکرد "موضوع محور" را که مخالف "کشور محور" بود، در روابط بین‌الملل مطرح نمودند. این راه کار، فرض رئالیست‌ها را که معتقد بودند کشورهایی که بدنبال قدرت هستند می‌توانند بخوبی تحولات و وقایع ایجاد شده در نظام بین‌المللی را توضیح دهند، رد کرد و به این موضوع پرداخت که روابط بین‌الملل باید مطابق با موضوعات مشخصی فهمیده و درک شود. پلورالیست‌ها تصدیق می‌کنند که همیشه قدرت اقتصادی همراه با قدرت نظامی نمی‌تواند برای توسعه در سیستم‌ها و موضوعات خاص بکار روند، زیرا تأثیر در حوزه موضوعات شاید مشخص‌تر و محسوس‌تر باشد. بعنوان مثال، سیاست‌های جهانی ماهی‌گیری، از بسیاری جهات و تا حد زیادی تحت تأثیر ایسلند، کشوری که جمعیت بسیار کمی داشته و هیچ ارتشی هم ندارد، قرار داشته است. هنگامی که در دهه ۱۹۷۰، در تعرض دولت انگلستان به آب‌های ایسلند چون آنها نتوانستند پاسخ مناسبی برای تجاوز نظامی خود بدهند، همسایه بدون ارتش آنان، در آن روز برنده این مبارزه یک طرفه شد. مانسباخ و واسکوئز ایده حلقه موضوعات را با در نظر گرفتن اینکه، چگونه در سیاست‌های بین‌المللی موضوعات ویژه به راحتی تبدیل به موضوعات سیاسی شده و خود را در فهرست موضوعات سیاست‌های بین‌المللی قرار می‌دهند و یا همانند موضوعات سیاست‌های خارجی، بالا و پائین رفته و تغییر می‌کنند را مطرح کرده‌اند. (مانسباخ و واسکوئز ۱۹۸۳). اگر این راه کار مورد استفاده قرار گیرد، هر موضوعی بطور اتوماتیک مهمتر از موضوعات دیگر در نظر گرفته نمی‌شود. در عوض از بررسی رفتاری بازیگرانی که این موضوع برایشان مهم است، نتایجی مناسبی را می‌توان برداشت کرد. اگر سیاست‌هایی در مورد "تخصیص مقتدرانه ارزش‌ها" اتخاذ شوند، برخی از

موضوعات سیاسی، با تضاد جدی میان ارزش های مورد قبول مردم، بوجود آمده و مواجه خواهند شد. در روابط بین الملل، فرض مرسوم حاکمیت است که ارزش اصلی و زیربنایی سیاست ها، حفاظت از قدرت کشور است و این امر بطور خودکار، میهن پرستی را در صدر عناوین سیاست داخلی و بین المللی قرار می دهد. هر چند در گذر زمان مشخص شده است که ارزش هایی غیر از این موارد در حال افزایش اولویت هستند و گاهی اوقات دنبال کردن امنیت کشور می تواند امنیت فردی را نیز زیر سؤال ببرد. مسائل سیاسی متنوعی هستند لیکن نهایتاً می توانند به مجادله میان تخصیص ارزش های مرکزی خاصی همچون امنیت، سود اقتصادی و یا بشردوستی تبدیل شوند.

### □ نتیجه گیری:

این امر کاملاً طبیعی است که امنیت، نسبت به دیگر مسائل، از اولویت بیشتری برخوردار باشد، زیرا متضمن بقاء (Allocation) آنها است. نگاه به امنیت از دیدگاه افراد عادی جامعه، تفکیک مسائل از یکدیگر را مشکل تر خواهد کرد. از نظر کشورها بیشتر مسائل مربوط به نوع دوستی مانند گرفتن کمکهای خارجی برای برخی بسیار حائز اهمیت است زیرا این قبیل مسائل، موضوع مرگ و زندگی کسانی است که تحت تاثیر آن قرار دارند و یا بسیاری از مسائل، که سود اقتصادی کشورها را شامل می شود (مانند تغییر مفاهیمی همچون تجارت جهانی)، برای افرادی که در کشورهای دیگر، تحت تاثیر این تغییر قرار گرفته و زندگی می کنند جزء مسائل امنیتی به شمار می روند. بطور کلی، حس نوع دوستی در تمامی کشورهای جهان وجود دارد، همانطور که برخی محدودیت ها، بر سر راه بدست آوردن منافع اقتصادی وجود دارد، لیکن هیچ یک از آنها به اندازه سیاست های داخلی کشورها و مشخص بودن جایگاه سیاسی آنها، در جایی که افراد عادی جامعه، با حق شهروندی یا حق رای قدرتمند می شوند واضح نیست. این در حالی است که امنیت فردی در کشورهای دموکراتیک، به عنوان امری که نسبت به دیگر مسائل برتری دارد (حداکثر در اغلب اوقات) شناخته شده است. به عنوان مثال، قوانینی که در مورد بهداشت و سلامت افراد وجود دارد، فعالیت های تجاری و یا قوانین امنیت اجتماعی را محدود می کند،



ولی در سیاست های جهانی با مسائل مربوط به مرگ و زندگی، معمولا بعنوان مسائلی با اولویت بالا برخورد نمی شود، زیرا سود کشور یا امنیت نظامی را بدنبال نخواهد داشت. از سویی تقویت عده های بطور یکطرفه می تواند دیگران را در معرض خطر قرار دهد. اگر حفاظت از دیگران در برابر سوء استفاده یا بلایا، به عنوان نمونه ای از کمک به دیگران مطرح باشد و نه وظیفه سیاسی، این کار تنها در مواقع خاص و بطور گزینشی انجام می شود. باید در یک راه کار مشخص که در برگیرنده رفتار و نیازهای بشریت باشد، در قالب تئوری ها و مسائل سیاست های حوزه بین الملل و لحاظ نمودن سیاست های محلی و سنتی دولت ها، برای رفع تهدیدهای بالفعل علیه افراد و تهدیدهای بالقوه علیه آنها چاره اندیشی کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



شروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی